

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهپازی و همهٔ دوستان  
ابیاتی بیدار کننده از برنامهٔ ۹۳۳ گنج حضور

میری من تا قیامت باقی است  
میری عاریتی خواهد شکست

قوم گفتند: ای امیر افزون مگو  
چیست حجت بر فزون جویی تو؟

در زمان، ابری برآمد ز امر مِر  
سیل آمد گشت آن اطراف پر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۸۶ تا ۲۷۸۸

بزرگان در این جهان به ما نشان دادند که زندگی با مرکز خداگونه و عدم و خالی حقیقت را و راه را نشان می‌دهد و باعث زنده ماندن می‌شود، اما از طرفی هم انواع فرعون‌ها و من‌های ذهنی که خود را پول و شهرت و قدرت و ادعا و تعصب و شهوات می‌پنداشتند، چطور نابود شدند و از بین رفتند، چه در اوج قدرت و یا در حسرت نداشتن قدرت، اگر به این مسیر شک کنیم و تسلیم را قبول نکنیم، خود را نابود می‌کنیم و سیل بلا و رنج و تنش و اضطراب و خشم ما را تلف می‌کند.

چونکه بد کردی، بترس، آمن میاش  
زانکه تخم است و برویاند خداهش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵

اگر مراقب و هشیار نباشیم و عقل من ذهنی را بکار بندیم و تخم حسرت و شهوت و نفرت و مقایسه و حرص و طمع و ترس و ناشکری و قضاوت کردن را بکاریم، محصولی که درو می‌کنیم از جنس جنگ و رنجش و جر و بحث و درد و افسردگی است.

تو شفایی، چو بیایی خوش و رو بنمایی  
سپه رنج گریزند و نمایند قفا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۶۷

اگر اجازه دهیم زندگی درون ما روشن شود و از سر راه عقل زندگی کنار برویم و امور را به خدا بسپاریم و دست از چنگ زدن و حرص زدن و اعتیاد به هر چیز برداریم، راحت و سبک می‌شویم و مرکزی سبک و روشن پیدا می‌کنیم و بی‌سبب خوش و شاد می‌شویم و احتیاجی به مخدر و مشروب و جنس مخالف و پول خرج کردن و حرص زدن برای شادی نداریم زیرا که خوشی خداگونه بیست و چهارساعته است و خوشی‌های آفل، خشک کننده و تلف کننده و افسرده کننده.

گر قضا پوشد سیه، همچون شبّت

هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصد جان کند

هم قضا جانت دهد، درمان کند

این قضا صد بار اگر راحت زند  
بر فراز چرخ، خرگاهت زند

از کرم دان این که می ترساندت  
تا به ملک ایمنی بنشاندت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹ تا ۱۲۶۱

گاهی زندگی تیره و تاریک و بن بست می شود، اما اگر صبر کنیم و توکل کنیم و شجاع باشیم و تسلیم شویم، زندگی دل و زندگی را برای ما روشن می کند، هر چیز که هدف قرار گرفت از پول و شهرت و قدرت و آبرو، نباید مهم باشد، دنیای درون مهم است و ارتباط ذهن خالی ما با خدا و زندگی مهم است. این سبب زندگی شیرین درون و بیرون و رفاقت با خود است، کافی بودن برای خود است، رفاقت و عشق ورزی به خود است، که البته بدون خودخواهی و خودنمایی است، و این یعنی دیگر گدایی و چسبیدن را کنار گذاشتیم و حس خداگونگی و تکه ای از خدا بودن را درک و تجربه کردیم، پس هر چه پیش آید خوش آید و ترس را کنار بگذاریم و ایمان به تدبیر خدا داشته باشیم و گله و شکایت و ناز نکنیم.

به طیبش چه حواله کنی ای آب حیات؟  
از همان جا که رسد درد، همان جا است دوا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

مسکن از بیرون نمی تواند ما را به آرامش و عشق وصل کند، اگر دردی داریم از درون است، درون ما به چیزی آلوده شده و ما باید خود را پاک کنیم و مشّت خود را باز کنیم و به هر چه که چسبیده ایم رهاش کنیم تا زندگی بتواند در درون ما رشد کند و نور ما را بیشتر کند، اگر نه کم کم خاموش می شویم و در دست و پا زدن تلف می شویم و هر روز باید به دنبال یک اعتیاد جدید و یا خرید جدید و یا انسان های دیگر باشیم، اما طیب حقیقی، مرکز خالی و عدم و تسلیم است، همسر زیباتر و پول بیشتر و خانه بزرگتر و شهرت بیشتر نمی تواند شادی بیست و چهار ساعته و پایدار بدهد، پس هر چه خالی تر و ساکت تر و ساکن تر باشیم و لحظه را حفظ کنیم و در آینده و گذشته نرویم، سالم و اصیل می شویم و برای خود آن قدر کافی هستیم که دیگر گدای چیزها از بیرون نیستیم.  
حاکم است و، یفعل الله ما یشا  
او ز عین درد انگیزد دوا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

حاکم، خدا و خرد بی نهایت کائنات است، او بر اساس گمراهی ما و بر اساس خیر و صلاح، درد به این جهان می دهد، بر اساس باورهای اشتباه ما، بر اساس طمع و خشم و شهوات و کنترل کردن ها و می دانم و ادعا و چسبیدن های ما، بر اساس گدایی و ترس های ما، حال اگر متوجه این روند شویم ساکت و ساکن می شویم تا صدای هدایت زندگی را بشنویم و همچون بزرگان سر تعظیم در برابر زندگی و خدا فرود آوریم.

هر کجا دردی، دوا آنجا رود  
هر کجا پستی است، آب آنجا دود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

وقتی دردی برای ما پدیدار شد، برای نشان دادن یک اعتیاد و یا چسبیدن ما به چیزی است، یا دیدن گدایی ما و باورها و تعصبات و گذشته و تنفرهای ما است، اگر متوجه این روند باشیم دارو را هم با همان هشیار شدن دریافت کرده‌ایم، یعنی باز کردن خود از آن چیز ما را راحت و رها می‌کند.

بی‌مرادی شد قَلاووزِ بهشت  
حُفَّتِ الْجَنَّةُ سَنُو اِی خُوشِ سِرْشْت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

اگر بی‌مراد می‌شویم و به چیزی نمی‌رسیم، یا چیزی را از دست می‌دهیم و یا درد و سختی برای مان پیش می‌آید برای این است که دست از دست و پا زدن و چسبیدن و گدایی و پندار کمال و توقع برداریم تا خالی و سبک شویم و با خدا و موج زندگی یکی شویم و این حس و حال بهشتی و سبک‌بالی و شادی بی‌سبب را اگر تجربه کنیم، نمی‌توانیم به زندگی قبلی برگردیم.

-حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ  
بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.

-قَلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

هیچ طبیعی ندهد بی‌مرضی حَبّ و دوا

من همگی درد شوم تا که به درمان برسم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۰

-حَبّ: قرص، دانه گیاهان

اگر دل خوش و شادی بی‌سبب و آرامش می‌خواهیم باید اعتراف کنیم که مریض و همانیده هستیم و مرکز خود را با انواع خودنمایی و حسادت و حسرت و کینه و شهوت و باور و اعتیاد پر کردیم و خود را سنگین کردیم. همین آگاهی و اعتراف باعث میشه زندگی ما را کمک کند و حس و حالی به ما بدهد که بتوانیم من‌ذهنی و قلبی و گدا را ترک کنیم و به اصل اول و عشقی تبدیل شویم.

همه عالم چو تنند و تو سر و جان همه

کی شود زنده تنی که سر او گشت جدا؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

ما همه تن‌هایی هستیم که جان و عقل زندگی و خدا ما را سر پا نگه داشته، اگر عقل زندگی را کنار بزنیم و خالی و صاف و پاک نباشیم، عقل قلبی و ناپاک و حریص، ما را تلف می‌کند و فرصت تجربه کردن زندگی با اصل و خداگونگی را از ما می‌گیرد، اما اگر تسلیم باشیم و در هر لحظه چه به ظاهر بد و خوب، لحظه را از دست ندهیم و هیجانی مثل حسرت و شهوات و کینه و خشم و ترس را دنبال نکنیم، قدرت بی‌نهایت زندگی ما را هدایت می‌کند و شهامت و آرامش را در ما جاری می‌کند و صبر و شکر را به ما می‌دهد، که باعث سبک‌بالی و رهایی و آزادی از هر فکر و خیال و ناآرامی و مقاومت و ستیزه و گدایی می‌شود.

جزو از کل قطع شد، بپیکار شد

عضو از تن قطع شد، مردار شد

تا نیبوندد به کُلِّ بارِ دِگَر

مُرده باشد، نبودش از جان خیر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷

همان‌طور که وقتی یک عضو بدن ما قطع شود، می‌میرد، اگر ما از خدا و زندگی جدا شویم و به‌جای حکمت و تدابیر زندگی با تدبیر و عقل و مقاومت و ناشکری و چنگ زدن خود زندگی کنیم و برای خواسته‌ها و شهوات و حرص و طمع و حسادت و تنفر خود دست و پا بزنیم، خود را نابود و تلف می‌کنیم، کم‌کم احساس بی‌جانی می‌کنیم و جان را از قرص و مواد و مشروب و شهوات گدایی می‌کنیم، که البته اینها خمار کننده هستند و دوباره و دوباره و بیشتر و بیشتر در آنها دست و پا می‌زنیم، در صورتی که خالی بودن و پاک بودن از هر اعتیاد و همانندگی و چسبیدنی ما را شاد بی‌سبب میکند، به طوری که برای خود کافی هستیم و در آرامش و بی‌نیازی زندگی می‌کنیم، البته این به معنی در غار پنهان شدن نیست، به این معنی است که هر راهی خدا و زندگی نشان می‌دهد را برویم و هر راهی که نفس امر کننده و گدا می‌گوید را نرویم و صبر و پرهیز داشته باشیم.

اندرین ره ترک کن طاق و طُرب  
تا قلاووزت نجند تو مجنب

هر که او بی‌سر بجنبد، دم بود  
جنبشش چون جنبش کژدم بود

کژرو و شیکور و زشت و زهرناک  
پیشه او خستن اجسام پاک

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۹ تا ۱۴۳۱  
-خستن: آزدن، زخمی کردن، در اینجا مراد نیش زدن است.

اگر ناله و شکایت و عیب‌بینی و عیب‌گویی و ستیزه و جر و بحث و مقاومت داریم و یا دست و پا می‌زنیم و کم‌بین و ترسو و حریص و طماع هستیم و تسلیم نمی‌شویم و بزرگانی که به خدا وصل هستند را قبول نداریم، در گمراهی و درد و رنج و تنش و اضطراب باقی می‌مانیم و تلف می‌شویم، اگر با سر تقلبی و تقلیدی خود ادامه دهیم، همچون عقرب خود و دیگران را به درد و رنج می‌کشانیم و آزار می‌دهیم و زندگی خود و دیگران را زشت و تیره و تلخ می‌کنیم و جز نیش زدن و گمراه کردن و عیب‌گویی و قضاوت کاری نمی‌کنیم.

سر بکوب آن را که سرش این بود  
خلق و خوی مستمرش این بود

خود صلاح اوست آن سر کوفتن  
تا رهد جان‌ریزه‌اش ز آن شوم‌تن

واستان از دست دیوانه سلاح  
تا ز تو راضی شود عدل و صلاح

چون سلاحش هست و عقلش نه، بید  
دست او را ورنه آرد صد گزند  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۲ تا ۱۴۳۵

سر من تقلبی را در هر کجا که دیدیم بلند شد، باید له کنیم، اگر برای خودنمایی و حرص و طمع و دشمن‌سازی و غیبت و حسادت و تنفر و شهوت‌رانی بلند شد، باید با پرهیز و هشجاری و رضایت از روی آن عبور کنیم، اگر نه مسموم می‌شویم و به درد و رنج کشیده می‌شویم و در حالت اعتیاد و خماری تلف می‌شویم، هر پرهیز و عبور ما از هیجاناتی مثل خشم و طمع و حسادت و تنفر و شهوت‌رانی، کائنات و زندگی را خوشحال می‌کند و همان به درون ما وارد می‌شود و شادی بی‌سببی را تجربه می‌کنیم که بیست و چهارساعته و سبک و بدون خماری است، این چنین شادی با شادی شهوت‌رانی و اعتیادها زمین

تا آسمان فرق دارد و قابل مقایسه نیست، پس دست و پای عقل را با هشیاری و گوش بزنگی ببندیم و افکار پشت سر هم را دنبال نکنیم و به صدای سکوت و سکون گوش دهیم تا جنس بی‌نهایت و خداگونه خود را پیدا کنیم.

با سپاس از همه  
علی از تهران